

گفت و گو با فرزند زنده یاد استاد «علی باقرزاده» شاعر نامدار خراسانی

زندگی در نیمه پر لیوان

زهره کهندل

از خصوصیات اخلاقی استاد بر ایمان می گویند؟

ایشان نگاه مثبتی به زندگی داشت و همیشه نیمه پر لیوان را می دید. بسیار شاکر و سپاسگزار بود و دقیق و وقت شناس. به لحاظ اجتماعی بسیار فعال بود و از لحظه لحظه زندگی بهترین استفاده را می کرد. بسیار پرانرژی بود و انرژی مثبت داشت. همیشه می گفتند که خواب آرامی دارند و این خصیصه مهمی است. حضورشان در هر جمعی، پرتنگ بود. این حضور در خانواده بسیار حس می شد و فقدانشان برای ما قابل لمس است. خاطرات بسیار خوشی با پدرم داشتیم به خاطر بذله گویی و روحیه طنز و لطیفی که داشت بسیار نکته سنج و گزیده گو بود. در هر مجلسی، رشته سخن را به دست می گرفت. همیشه به ما می گفتند که به خودتان و خدای خودتان اتکا کنید. ما را به نظم و انجام به موقع امور، توصیه می کردند. همواره آمادگی انجام کارها را داشتند حتی با وجود سن بالا، باز هم ناتوان نبودند. معتقد بودند که جوهر آدمی، کار است. به ما توصیه می کردند دوستانی انتخاب کنید که از شما داناتر و فهمیده تر باشند تا بتوانید از وجود آنها بهره ببرید و به دانش خودتان اضافه کنید. جای خالی پدرم بسیار حس می شود به ویژه در بین اعضای خانواده.

به نظر خودتان چرا پدر شما جزو شاعران محبوب بودند؟

روابط اجتماعی خوبی داشتند و پیوند دوستی با دوستانشان را حفظ می کرد. دوستان بسیار خوبی هم داشتند. از کودکی به یاد دارم که منزل ما، محل رفت و آمد بسیاری از بزرگان و اندیشمندان بود مثل؛ دکتر غلامحسین یوسفی، مرحوم دکتر رسا، دکتر رجایی، استاد محمدرضا حکیمی، استاد فرخ و دوستان دیگرشان همچون قهرمان، کمال، صاحبکار، قدسی و ... این دوستان همه آدم های اهل فضل بودند و این می توانست باعث رشد و ارتقا باشد.

وظیفه خودشان را به عنوان یک شاعر چه می دانستند و آیا نسبت

به دردهای جامعه هم احساس تکلیف می کردند؟

من فکر می کنم این موضوع در اشعارشان نمایان است. ایشان بیشتر قطعه می سرودند و در این قالب شعری نکات اخلاقی بیشتر نمود می یابد و داستان هایی که بیشتر حالت پند و اندرز یا تراژیک داشتند را به صورت شعر بیان می کردند. نسبت به موضوعات اجتماعی بسیار حساس بودند و نمی توانستند در این بخش بی تفاوت باشند.

چه چیزی بیشتر از همه ناراحتشان می کرد؟

هیچوقت نگاه سیاسی به موضوعات نداشتند اما اگر می دیدند که جایی کاستی هست یا کسانی نیاز به کمک دارند روی این موضوع بسیار حساس بودند بویژه در مورد مدارس و کسب علم. بچه هایی که امکان ادامه تحصیل نداشتند ایشان را بسیار آزرده خاطر می کرد به همین دلیل هم در مدرسه سازی با خیران دیگری، فعالیت داشتند.

این حساسیت به خاطر این بود که خودشان هم نتوانسته بودند ادامه تحصیل بدهند؟

شاید این طور بود. ایشان در سن ۱۷ سالگی پدرشان را از دست دادند و قبل از آن هم چند سالی پدرشان، مریض احوال بود. به قول خودشان در نوجوانی، عصاکش پدر بودند. فرصتی برای ادامه تحصیل نداشتند اما بسیار علاقه مند به کسب دانش بودند، اما مسئولیت خانواده که بر دوش ایشان



مهم نیست که چقدر زندگی می کنیم. مهم این است در زمانی که زنده ایم، خوب زندگی کنیم. اتفاقی که برای استاد «علی باقرزاده» (بقا) افتاد. این شاعر نامدار خراسانی چهل روز پیش در سن ۸۷ سالگی درگذشت. عمده شهرت مرحوم باقرزاده در قطعه سرایی بود. این شاعر خراسانی پس از تشییع در حرم رضوی، در آرامستان شاعران توس به خاک سپرده شد. در گفت و گوبا علی اکبر باقرزاده پسر بزرگ مرحوم علی باقرزاده به بخشی از زندگی شخصی او پرداختیم که می خوانید.

اما پدرم می گفت که بهتر است به کار اصلی خودت بپردازی. همیشه اشعار پدرم را می خواندیم ولی اینکه بخواهیم شعر بسراییم، کسی در خانواده چنین هنری نداشت. پدرم نیز خیلی اصراری بر این موضوع نداشت و می گفت هر کسی در هر زمینه ای که علاقه دارد، فعالیت کند.

استاد خیلی اهل سفر بودند، دلیل علاقه مندی شان به سفر چه بود؟

ایشان معتقد بود که در سفر می شود خیلی چیزها یاد گرفت. روحیه بسیار شادی داشتند و سفرهایشان را از ایام جوانی شروع کردند. سفر را فرصتی می دانستند که به تجاربشان افزوده شود. همیشه به ما توصیه می کردند که در سفر هر چه می بینید و تجربه می کنید، یادداشت کنید کما اینکه خودشان هم چنین می کردند. در سفرها با دوستانشان دیدار داشتند. یادداشت های سفرشان هم به صورت کتاب چاپ شده است.

از بین دوستانشان، چه کسانی رابطه عمیق تری با استاد داشتند؟

چند نفر بودند که پدرم خیلی به آنها علاقه مند بود؛ مرحوم قهرمان، مرحوم کمال پور، مرحوم صاحبکار، مرحوم قدسی، مرحوم دکتر یوسفی. به خاطر دارم که با دکتر رسا هم رابطه بسیار خوبی داشتند. مرحوم اخوان ثالث هم از دوستان بسیار خوب پدرم بودند البته مدتی در مشهد نبودند. مرحوم حسین خدیو جم، دکتر شفیعی کدکنی و... دوستانی هم در یزد داشتند از جمله دکتر جلالیان، دکتر بشارت. گاهی که دکتر اسلامی ندوشن هم به مشهد می آمدند با پدرم دیدار داشتند.

می توان گفت که پدرتان با بزرگان ادبی کشور رابطه ای دوستانه داشتند؟

همینطور است.

فقدان کدامیک از دوستانشان، روی استاد تاثیر گذاشت؟

ایشان در عین حال که روحیه بسیار حساسی داشت اما بسیار صبور بود. چند نفر بودند که خیلی با استاد نزدیک بودند مرحوم قهرمان، کمال پور، صاحبکار و قدسی، دوستی قدیمی با پدرم داشتند. به وقت فوت دکتر غلامحسین یوسفی هم بسیار ناراحت شدند. از دوستانشان که ترک دنیا کردند بسیار بودند که موجب ناراحتی ایشان شد. در اشعار کتاب «خوانیات» می توان درد این فقدان را دید.

مرگ فرزند یکی از امتحانات سخت الهی است. فقدان پسرشان چقدر تاثیر گذاشت؟

پدرم به قضا و قدر بسیار باور داشت. معتقد بود آنچه حکمت خداست را باید پذیرفت. در این زمینه هیچ شکوه و شکایتی نداشت اگر چه مرگ برادرم روی همه تاثیر گذاشته بود. برای همه خانواده بسیار دردناک بود اما پدرم از این امتحان الهی سر بلند بیرون آمد.

در محافل دیدار شاعران با رهبری هم حضور داشتند، چه خاطراتی از این محافل داشتند؟

ایشان در انجمن ادبی که پیش از انقلاب در مشهد دایر بود و مقام معظم رهبری هم حضور داشتند، بعد از آن هم به نوعی این ارتباط برقرار بود البته در زمینه شعر. پدرم معتقد بود که رهبری با وجود همه دغدغه هایی که دارند باز هم پاس دوستی های گذشته را حفظ کرده اند و حضور در محفل شاعران فرصت مغتنمی برایشان بود.

ارادت ویژه ای هم به حضرت رضا (ع) داشتند...

همین طور است. چهل حدیث منظوم را در سال ۶۴ در قالب کتابی منتشر کرد. اخیراً هم این کتاب توسط به نشر، چاپ مجدد می شود. از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید سپاسگزارم.

من هم از شما ممنونم.



افتاد، این امکان را برایشان فراهم نکرد که تحصیلات دانشگاهی داشته باشد ولی همیشه علاقه مند به همنشینی با استادان بزرگ بودند. البته دانشگاه بخشی از دانش افزایی را ایجاد می کند اما مهم تر از آن درس هایی است که در جامعه فرامی گیریم. خوشبختانه این امکان را داشتند که با دوستان فرهیخته و دانشمند، همنشین باشند که از صحبت با آنها، خیلی چیزها یاد می گرفتند. همیشه خودشان را مدیون دوستانشان می دانستند. خیلی خوشحال بودند که کمبود حضور در دانشگاه را در این جلسات هم اندیشی با دوستان فرهیخته جبران می کنند.

دایره مطالعاتی مرحوم باقرزاده شامل چه حوزه هایی می شد؟

خیلی اهل مطالعه بودند و می گفتند قرص خواب من، کتاب است. بقیه را نیز به خواندن کتاب تشویق می کردند. اگر می خواستند هدیه به دوستان و فرزندان شان بدهند، کتاب بود. معتقد بودند که کتاب بهترین دوست انسان است. خودشان هم در هر فرصتی که می یافتند از خواندن کتاب بهره مند می شدند. همه نوع کتابی را می خواندند اما بیشتر علاقه مند به خواندن کتاب های ادبی و شعر بودند. به خواندن تاریخ هم علاقه داشتند.

کتابخانه بزرگی در منزل داشتند؟

کتابخانه خوب و جامعی در خانه داشتند. بخشی از کتاب های ایشان را هم به کتابخانه وزیری یزد اهدا کردند. البته با مرحوم وزیری هم ارتباطی دوستانه داشتند. بخش عمده ای از کتابخانه شان را به آنجا اهدا کردند.

چطور وقتشان را تقسیم می کردند تا به همه امور زندگی بپردازند؟

ایشان وقت های فراغت را به خواندن کتاب اختصاص می داد. معمولاً قبل از خواب و فرصت هایی که داشتند، کتاب می خواندند. صبح خیلی زود از خواب بیدار می شدند. پدرم شخصیتی چند بعدی داشت. هم علاقه مند به کسب و کار بود و بسیار فعال و هم اینکه بار زندگی از اوایل جوانی بر دوش ایشان بود و احساس مسوولیت زیادی داشت. شعر و ادب هم در زمینه کاری شان بود و برای تلطیف روح، شعر می سرودند. بسیار اهل مسافرت بودند و فعالیت های اجتماعی پررنگی داشتند. حضورشان در خانواده و فامیل هم حضوری پررنگ و اثرگذار بود، حکایات و اندرزهای شیرینی را نقل می کردند. با بازگو کردن این حکایات، ارتباطی صمیمی با خانواده برقرار می شد. ایشان از حافظه بسیار کم نظیری برخوردار بودند و ویژه در حفظ کردن اشعار. نقل می کردند که برخی اشعار را سالها پیش یکبار می شنیدند اما آن را به خاطر می سپردند و دلیل آن هم علاقه مندی به شعر بود. اشعار بسیار خوبی هم در گنجینه ذهنشان داشتند. همین گنجینه شعری، بیان ایشان را بسیار شیرین می کرد چون انتخاب شعرهایشان هم بسیار به موقع بود. قریحه لطیفی داشتند و خوش ذوق بودند. به یاد دارم جلسات با دوستانشان با خواندن شعر و یادآوری نکات اخلاقی و ادبی همراه بود. می گفتند بهترین ایام زندگی شان زمانی بود که با دوستانشان سپری شد به ویژه در محافلی که صحبت شعر و ادب هم در آن بود.

در خانواده شما، کسی همچون پدرتان قریحه شعر سراپی داشت؟

نه خیلی ولی یکی از برادرانم که ۱۰ سال پیش به رحمت خدارفت، اشعاری می سرود